

فقه و اصول، سال چهل و هشتم، شماره پیاپی ۱۰۵
تابستان ۱۳۹۵، ۱۳۵-۱۱۷

درنگی در ممنوعیت ازدواج مرد مسلمان با کافر غیرکتابی*

دکتر علی اکبر کلانتری

دانشیار دانشگاه شیراز

Email: AAK1341@gmail.com

چکیده

بر اساس فتوای مشهور بلکه اجماعی در میان فقهای اسلام، ازدواج مرد مسلمان با زنان کافر غیر اهل کتاب، جایز نیست. هرچند این فتوا، مبتنی بر دلیل‌های مستحکمی مانند برخی از آیات قرآنی، اجماع و شماری از روایات است، ولی به نظر می‌رسد مورد این دلیل‌ها، زنانی است که به کفر و شرک اعتقاد دارند و خود را نسبت به عقاید کفرآمیز و مشرکانه، متدین می‌دانند و از زنان فراوانی که اسلام و نیز ادیان دیگر را نمی‌شناسند و نسبت به دین حق، دشمنی نمی‌ورزند و به تعبیر روایات «مستضعف» محسوب می‌شوند، انصراف دارند و بر همین اساس، می‌توان دست کم، در موارد عسروخرج، ازدواج مرد مسلمان با این‌گونه زنان و نیز باقی ماندن مرد تازه مسلمان بر ازدواج با آنان را جایز دانست.

کلیدواژه‌ها: مرد مسلمان، زنان کافر غیرکتابی، مشرک، ازدواج

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۰۲/۱۷؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۳/۱۲/۲۴.

مقدمه

از مباحث مهم در فقه اسلامی، ازدواج شخص مسلمان با شخص غیر مسلمانی است که در اصطلاح فقهی از او به «کافر» تعبیر می‌شود، اهمیت این بحث را می‌توان از فراوانی احکام فقهی و گوناگونی آثار حقوقی و فرهنگی آن دریافت.

امروزه، درباره ازدواج مسلمانان با کافران، مسائلی وجود دارد که در صدر اسلام، موضوعیت چندانی نداشته است. در سده‌های آغازین اسلام، اگر مسلمانان با کافران، ارتباط و معاشرت و در پی آن، مسائل و احکامی داشتند، تقریباً همه آن‌ها، در چهارچوب کشور اسلامی و به اصطلاح آن روز «دارالاسلام» بود و بسیار کم به بیرون از مرزهای آن و به اصطلاح «دارالشُرک» یا «دارالکفر» سریان می‌یافت و این درحالی است که جوامع مسلمان امروز، شاهد مناسبات و ارتباطات گسترده و نوپیدای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... با ملت‌های غیر مسلمانی است و هر روز بر دامنه این ارتباطات افزوده می‌شود. گروه در خور توجهی از مسلمانان، به عنوان دانشجو، دیپلمات، نماینده تجاری، سیاسی و... در ممالکی زندگی می‌کنند که در حاکمیت نامسلمانان است و برای آنان، ازدواج با زن مسلمان، به هر دلیلی ممکن نیست، یا همراه با عسر و حرج فراوان است. نیز امروزه، شاهد اسلام آوردن برخی از شهروندان دارالکفر هستیم و این گونه نومسلمانان، یا دارای همسری از هم‌کیشان خودند و یا قصد ازدواج دارند، در فرض نخست، مسأله جواز استمرار بر ازدواج پیشین مطرح است و در فرض دوم، مسأله مشروع بودن ازدواج با غیر مسلمان و این نیز روشن است که در پاره‌ای موارد، ازدواج نومسلمان با بانوی مسلمان، یا مهاجرت او به دارالاسلام برای انجام این کار، یا ممکن نیست و یا همراه با عسر و حرج شدید است.

از این رو، ضروری به نظر می‌رسد دست کم بخش‌هایی از مبحث ازدواج با کافران، با نگرش نو و با توجه به نیازهای امروزی مسلمانان و مسائل نوپیدا، مورد مطالعه قرار گیرد.

تبیین محل بحث

از متون فقهی شیعه و اهل سنت، به خوبی استفاده می‌شود که ازدواج زن مسلمان با مرد کافر به هر دو صورت موقت و دائم جایز نیست و این حکم، مورد اتفاق است. قرآن کریم به‌طور صریح می‌فرماید: «لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا» (بقره/۲۲۱) «و زنان خود را به ازدواج مردان مشرک تا ایمان نیاورده‌اند، در نیاورید.»

و از همین رو محقق کرکی می‌نویسد: «بین مسلمانان اختلافی نیست در این‌که زن مسلمان، نمی‌تواند به عقد کافر درآید، بدون فرق میان گروه‌های سه‌گانه کافر.» (جامع المقاصد، ۱۲/۳۹۱)

مقصود از این گروه‌ها، اهل کتاب یعنی یهود و نصارا، کسانی که در مورد آنان شبهه اهل کتاب بودن است مانند زردشتیان و غیر اهل کتاب مانند بت پرستان است.

اما در مورد ازدواج دائم مرد مسلمان با زنان اهل کتاب، در میان فقهای شیعه، سه قول مطرح است: ۱- حرام بودن حتی در صورت اضطرار ۲- جایز بودن حتی در صورت اختیار ۳- جایز بودن تنها در صورت اضطرار.

این درحالی است که از نگاه ایشان، ازدواج موقت با این زنان، جایز است و اختلافی در این زمینه دیده نمی‌شود. (ر.ک: مفید، ۵۰۰؛ سید مرتضی، ۱۱۷؛ ابن ادریس، ۵۴۱/۲؛ طوسی، النهایه، ۲۵۴؛ محقق کرکی، ۱۳۲/۱۲؛ حلبی، ۲۹۹؛ ابن حمزه، ۱۴۷؛ محقق حلی، ۲۳۸/۲)

چنان‌که فقهای اهل سنت، ازدواج با آنان را به صورت دائم و موقت جایز می‌دانند و در این زمینه، اتفاق نظر دارند. (ر.ک: نووی، ۲۳۲/۱۶؛ ابن قدامه، ۵۰۰/۷)

آن‌چه در این مقاله، مورد بحث است ازدواج مرد مسلمان با زنانی است که دارای کتاب آسمانی نیستند و به حسب تقسیم‌بندی رایج، کافران غیرکتابی محسوب می‌شوند.

باید گفت فقهای شیعه و سنی بر جایز نبودن چنین ازدواجی، اتفاق نظر دارند و وجود تعبیراتی مانند «اجماع الطائفه»، «بلاخلاف»، «اجماعا»، «اجماعا من المسلمین» و مثل آن در عبارتهای مربوط به این موضوع (ر.ک: طوسی، المبسوط، ۲۳۹/۴؛ ابن زهره، ۳۳۹؛ ابن ادریس، ۱۲۰/۲؛ علامه حلی، تحریر الاحکام، ۴۶/۳؛ فخرالمحققین، ۲۱/۳؛ شهید اول، ۱۶۶؛ صاحب جواهر، ۲۷/۳۰) نشان از اجماعی بودن آن است.

جهت آگاهی از این اتفاق نظر و آشنایی با تعبیرات فقها در این زمینه، نگاهی به اقوال ایشان سودمند است.

نگاهی به اقوال فقها

شیخ طوسی (۴۶۰ ق) پس از این‌که کافران را به سه دسته تقسیم می‌کند: ۱- اهل کتاب ۲- کسانی که در مورد آنان، شبهه داشتن کتاب وجود دارد مانند زردشتیان ۳- کسانی که نه اهل کتاب‌اند و نه در مورد آنان، شبهه داشتن کتاب است، در مورد گروه سوم، می‌نویسد: «این گروه، بت پرستان هستند که ازدواج با ایشان و خوردن ذبیحه آنان، حلال نیست و با پرداختن جزیه، بر دین خود تثبیت نمی‌شوند (و دینشان مورد تایید قرار نمی‌گیرد).» (المبسوط، ۲۱۰/۴)

وی درجایی دیگر می‌نویسد: «واما بت پرست، ازدواج با او و خوردن ذبیحه اش حلال نیست و با

پرداختن جزیه، مورد تأیید قرار نمی‌گیرد. در این مورد، اختلافی نیست.» (همان، ۲۳۹)

قاضی ابن بواج (۴۸۱ ق) پس از آن که ازدواج با زنان یهودی و مسیحی را تنها در فرض ضرورت شدید، مباح می‌داند، در مورد ازدواج با دیگر زنان نامسلمان، با تأکید می‌نویسد: «برای مرد مسلمان، عقد بستن بر باقی زنان نامسلمان، در هیچ حال جایز نیست.» (المهذب، ۱۸۷/۲)

در عبارت‌های ابن حمزه طوسی (۵۶۰ ق) نیز آمده است: «در ازدواج دائم، برابری زن و مرد در ایمان (مسلمان بودن) شرط است و از این روی، مسلمان نمی‌تواند زن کافر را به عقد خود درآورد، مرد کافر هم نمی‌تواند با زن مسلمان ازدواج نماید.» (الوسیله الی نیل الفضیله، ۲۹۰)

ابن زهره حلبی (۵۸۵ ق) می‌نویسد: «عقد ازدواج با زنان کافر (هرقسم که باشند) جایز نیست تا آن گاه که اسلام آورند... دلیل بر این حکم، اجماع شیعه است...» (غنیة النزوع، ۳۳۹)

ابن ادریس حلی (۵۹۸ ق)، محقق حلی (۶۷۶ ق)، علامه حلی (۷۲۶ ق)، فخرالمحققین (۷۷۰ ق) و شهید اول (۷۸۶ ق) نیز عبارت‌هایی به همین مضمون دارند. (ر.ک: السرائر، ۵۲۷/۲؛ شرایع الاسلام، ۵۲۰/۲؛ تحریرالاحکام، ۴/۶۶۱؛ جامع المقاصد، ۳/۲۱؛ اللمعة الدمشقیة، ۱۶۶)

صاحب جواهر، حکم یادشده را مورد اجماع همه مسلمانان می‌داند و پس از عبارت شرایع «لایجوز للمسلم نکاح غیرالکتابیه اجماعاً» می‌نویسد: «من المسلمین فضلا عن المؤمنین.» (جواهرالکلام، ۳۰/۲۷)

چنان که گذشت اهل سنت نیز در این زمینه اتفاق نظر دارند. کاشانی (۵۸۷ ق) می‌نویسد: «لایجوز للمسلم أن ینکح المشرکة.» (بدائع الصنائع، ۲/۲۷۰). شربینی (۹۷۷ ق) نیز می‌نویسد: «بر مسلمان، ازدواج کردن با کسی که به طورکلی، فاقد کتاب (آسمانی) است حرام است مانند کافر وثنی یعنی بت پرست و پرستنده صنم نیز در ذیل همین عنوان قرار می‌گیرد البته در صورتی که این دو عنوان را مترادف بدانیم. ولی برخی گفته‌اند: صنم یعنی بتی که مصور و دارای چهره باشد و وثن یعنی بت غیر مصور، و بر این اساس، هر صنمی، وثن خواهد بود نه برعکس. البته این از نظر معنای لغوی است ولی به لحاظ حکم (حرمت)، تفاوتی بین این دو وجود ندارد.» (مغنی المحتاج، ۳/۱۸۷)

صاحب کتاب الفقه علی المذاهب الخمسه، این حکم را مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی می‌شمارد و می‌نویسد: «فقهای مذاهب بر این حکم متفق اند که ازدواج مرد و زن مسلمان با کسانی که نه کتاب آسمانی دارند و نه درباره آنان، شبهه داشتن کتاب آسمانی است، جایز نیست، و اینان عبارت‌اند از پرستش کنندگان بت و خورشید و دیگر ستارگان و کسانی که صور مورد علاقه خود را می‌پرستند و هر زندیقی که ایمان به خدا ندارد.» (مغنیه، ۳۱۴)

از این عبارات‌ها به خوبی روشن می‌شود همه فقهای مسلمان اعم از شیعه و سنی بر جایز نبودن ازدواج مرد مسلمان با کافران غیرکتابی اتفاق نظر دارند و هیچ مخالفتی در این زمینه به چشم نمی‌خورد. هدف این مقاله نیز مناقشه در تحقق این اجماع و نقد و بررسی وجودی آن نیست. آن چه این مقاله دنبال می‌کند بررسی گستره اجماع یاد شده و نیز بحث درباره برخی فروع این مساله با توجه به آیات و روایات مرتبط با آن و با عنایت به نیازهای امروز مسلمانان است. به دیگر سخن، نگارنده این سطور درصدد است بی آن که با اصل اجماع و نیز دلالت آیات و روایات یاد شده بر اصل حکم، مخالفت ورزد، ثابت کند ازدواج مرد مسلمان با گروه‌هایی از زنان که در تقسیم‌بندی بدوی و رایج، در ذیل عنوان «کافران غیرکتابی» قرار می‌گیرند جایز است.

آن چه در این عبارات‌ها دیده می‌شود آن است که فقها، به طور سر بسته، ازدواج را در فرض مورد بحث، نامشروع دانسته‌اند و بسیار اندک به جوانب و فروع و آثار مساله پرداخته‌اند، آن هم به این سبب که سروکار مسلمانان، بیشتر با کافران اهل کتاب بوده است و معاشرت و ارتباط بسیار ناچیزی با کافران غیرکتابی داشته‌اند.

اوج ارتباط با این گروه، در سال‌های نخست بعثت بود که شمار ناچیز مسلمانان مکه، با مشرکان و بت پرستان این شهر داشتند، این ارتباط هم پس از برهه‌ای کوتاه، با مهاجرت مسلمانان به مدینه، بسیار محدود شد. گسترش ارتباط میان مسلمانان و اهالی مکه، پس از فتح این شهر بود که در آن زمان هم مشرکان این شهر ایمان آوردند.

به طور کلی می‌توان گفت پیش از رحلت پیامبر گرامی اسلام (ص)، تمامی اهالی جزیره العرب، اسلام آوردند و یا با پذیرش قانون ذمه و پرداخت جزیه، بر دین خود باقی ماندند و قانون یاد شده هم که ویژه اهل کتاب بود.

اما همان گونه که در آغاز مقاله اشاره گردید، وضعیت امروزی جهان اسلام، تفاوت‌های زیادی با موقعیت صدر اسلام دارد. دامنه ارتباطات و معاشرت‌های مسلمانان با نامسلمانان، گسترش روزافزونی پیدا کرده است و می‌توان گفت در تمامی ممالک جهان، مسلمانان کم و بیش حضور دارند و با پیروان ادیان گوناگون در تماس و ارتباطند.

در زمان صدر اسلام، اگر مسلمانی در ممالک غیر اسلامی یافت می‌شد، یا رزمنده‌ای بود که به اسارت افتاده بود و یا تاجری که چند صباحی را در آن ممالک می‌گذرانید؛ اما در عصر حاضر، گاه دانشجویان مسلمان ناچارند برای تحصیل، چندین سال از عمر خود را در ممالک غیر اسلامی بگذرانند، مصالح سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... هم ایجاب می‌کند کشورهای اسلامی، به طور دائم در این گونه

ممالک، سفیر، دیپلمات و... داشته باشند و نیز برخی شرکت‌ها و تجار مسلمان در این کشورها، دفتر و نماینده دائمی دارند.

افزون بر این‌ها، امروزه شاهد رشد اسلام‌گرایی در سرزمین‌های غیراسلامی هستیم و روشن است برای این‌گونه مسلمانان، همیشه ازدواج با بانوی مسلمان، میسر نیست و یا همراه با عسر و حرج فراوان است. نتیجه آن‌که باید به این مسأله، با نگاهی نونگریست و با ملاحظه مجدد کلمات فقها و دلیل‌هایی که در این زمینه عرضه داشته‌اند، برای این‌گونه مشکلات، راه حلی شرعی و فقهی اندیشید. ما در همین راستا، به بررسی دو فرع می‌پردازیم که تاکنون در متون و مباحث فقهی، به بحث گذارده نشده است.

فرع نخست

مرد مسلمانی در یکی از ممالک کفر و به اصطلاح «دارالکفر» زندگی می‌کند که نیاز ضروری به همسر دارد، به گونه‌ای که در صورت ترک ازدواج، به عسر و حرج شدید یا گناه و آلودگی می‌افتد. بانوی مسلمان یا اهل کتاب هم یافت نمی‌شود. آیا وی می‌تواند از زنان آن دیار، فردی را که ضمناً هیچ تعصب و عداوتی نسبت به اسلام ندارد، بلکه از اساس، اسلام را نمی‌شناسد، به عقد ازدواج درآورد، به ویژه اگر امید دارد این ازدواج، سبب اسلام آوردن همسرش نیز خواهد شد؟

می‌توان حکم این مسأله را از دو منظر حکم اولی و حکم ثانوی، مورد بررسی قرار داد. به لحاظ حکم اولی، می‌توان گفت هرچند چنین زنی، در تقسیم‌بندی رایج، در زمره کافران غیرکتابی محسوب می‌شود، ولی به دلایلی چند، عنوان «کافر غیرکتابی» از این‌گونه زنان انصراف دارد. نخست آن‌که آن چه در عبارات مذکور از فقها شاهدیم، عناوینی مانند: «عبدة الاوثان»، «الوثنی»، «عبدة الوثن»، «عبادة الصنم»، «الكافرة»، «المشركة»، «عبدة النيران و الشمس» و مانند این‌هاست. چنان‌که پیدا است، همه این عناوین، ظهور در افرادی دارند که به کفر و شرک خود اعتقاد دارند و نسبت به معبودها و بت‌های خود ابراز تدین می‌کنند، یعنی کسانی مانند بت پرستان و مشرکان مکه در گذشته و بت پرستان متعصب برخی کشورها در امروز.

سخنان واژه‌شناسان پیرامون ماده کفر و مشتقات آن نیز تأیید کننده همین برداشت است. فیروزآبادی و ابن منظور نوشته‌اند: «کفر نعمة الله: حجدها و سترها» (القاموس المحيط، ۲/ ۱۸۰، ماده کفر؛ لسان العرب، ۱۱۸/ ۱۲، ماده مزبور) «نسبت به نعمت خدا کفر ورزید، یعنی آن را انکار نمود و پنهان داشت.»

ابن منظور می‌افزاید: «کل من ستر شيئاً فقد كفره وكفره»، «هرکس چیزی را پوشانید، می‌گویند کفره و کفره» (همان)

راغب اصفهانی نیز می‌نویسد: «الكفر في اللغة: ستر الشيء.» (مفردات الفاظ القرآن، ۷۱۴)
لغات دانان یاد شده به این نکته اشاره می‌کنند که اگر به شخص «کشاوری»، «کافر» می‌گویند بدان سبب است که بذر را با خاک می‌پوشاند و چنان چه از «شب تاریک» تعبیر به کافر می‌کنند بر این اساس است که تاریکی‌اش، اشیا را می‌پوشاند و اگر به «دریا» کافر گفته می‌شود، از این رو است که اشیا درون خود را پنهان می‌دارد و نیز کافر نامیده شدن «ابر» بدان جهت است که خورشید را می‌پوشاند. (همان منابع)

راغب در جایی دیگر می‌نویسد: «استعمال لفظ کافر، به صورت مطلق و بدون قید، در مورد شخصی متعارف است که وحدانیت خدا یا موضوع پیامبری و یا دین و یا هر سه این‌ها را انکار نماید.» (مفردات الفاظ القرآن، ۷۱۵)

ابن منظور با تفصیل بیشتر می‌نویسد: کفر، دارای چهار قسم است: کفر انکار، کفر جحود، کفر معانده و کفر نفاق. کفر انکار آن است که شخص، با قلب و زبانش، خدا را انکار کند و به وحدانیت خدا اعتراف ننماید و برحسب روایتی، آیه ان الذین کفروا سواء علیهم أنذرتهم ام لم تنذرهم لایؤمنون. (بقره/۶) اشاره به این قسم کفر است. کفر جحود، آن است که شخصی، نسبت به حق، اعتراف قلبی دارد ولی با زبان اقرار ننماید مانند کفر ابلیس و اشاره به همین قسم است آیه فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به (بقره/۸۹) و کفر معانده آن است که او نسبت به خدا اعتراف قلبی و اقرار زبانی دارد ولی از روی حسادت و بغی، به آن چه می‌گوید و اقرار می‌کند، متدین نباشد مانند کفر ابوجهل و اشخاص مشابه او. و کفر نفاق در مورد فردی است که اقرار زبانی دارد ولی در قلب خود انکار می‌کند. (لسان العرب، ۱۲/۱۱۹)

همان طور که پیداست، هیچ یک از این عناوین و اقسام بر زنان مورد بحث، یعنی آنان که نسبت به دین اسلام، فاقد شناخت و بصیرتند و در ضمن نسبت به هیچ یک از آیین‌های بت‌پرستی و غیر الهی، تعلق خاطر ندارند و ابراز عقیده نمی‌کنند، صادق نیست، در حقیقت این گونه افراد، نه مسلمان‌اند و نه کافر و به تعبیر روایات رسیده از امامان اهل بیت علیهم السلام در زمره مستضعفان محسوب می‌شوند.

بر اساس روایتی که با سند صحیح از عمر بن ابان نقل شده وی می‌گوید: «از امام صادق (ع) در مورد مستضعفان پرسیدم. فرمود: ایشان، اهل ولایت هستند. عرض کردم: کدامین ولایت؟ فرمود: مقصودم ولایت در دین نیست، بلکه نظرم به ولایت در ازدواج و از یک دیگر ارث بردن و معاشرت است. ایشان، نه در زمره مؤمنان هستند و نه در گروه کافران.»^۱ (کلینی، ۱/۴۰۵؛ نیز ر.ک: صدوق، معانی الاخبار، ۲۰۲؛

^۱ «سألت ابا عبد الله (ع) عن المستضعفين فقال: هم اهل الولاية، فقلت: أي ولاية؟ فقال: اما انها ليست بالولاية في الدين ولكنها الولاية في المناكحة والموارثة والمخالطة، وهم ليسوا بالمؤمنين ولا الكفار»

حر عاملی، ۲۰/۵۵۷؛ نوری، ۱۴/۴۴۲)

در روایتی از یونس بن یعقوب نیز آمده است که وی گفت: «به امام صادق (ع) عرض کردم: ما می‌گوییم: مردم، بر دو قسمند: کافر و مؤمن. حضرت فرمود: پس کجایند آنان که کار نیک را با کار بد درآمیختند (از هر دو سنخ انجام دادند)؟ و کجایند کسانی که امید به کار خدا دارند.»^۲ (حر عاملی، ۲۰/۵۵۷)

سخن حضرت در این روایت، اشاره به آیاتی مانند «و آخوون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیفا» (توبه/۱۰۲) «و آخوون موجون لأمر الله» (توبه/۱۰۶) است.

این که افراد مزبور، نه کافرند و نه مسلمان بلکه تشکیل دهنده گروه سومی با عنوان مستضعفان هستند، با روایات دیگر نیز تایید می‌شود، برای نمونه به نقل از زراره می‌خوانیم که وی گفت: «از امام باقر (ع) در مورد معنای مستضعف پرسیدم، فرمود: مستضعف کسی است که نه راه چاره‌ای به سوی کفر می‌یابد تا کافر شود و نه راهی به سوی ایمان، یعنی نه می‌تواند ایمان آورد و نه می‌تواند کفر ورزد، مانند کودکان و مردان و زنانی که به لحاظ عقلی، مانند کودکان هستند. از این افراد، قلم تکلیف برداشته شده.»^۳ (کلینی، ۲/۴۰۴؛ قمی، ۱/۱۴۹؛ مجلسی، ۶۹/۱۵۷)

از روایات این باب استفاده می‌شود آن گاه این گونه اشخاص از زمره مستضعفان خارج می‌شوند که نسبت به اختلاف ادیان و مذاهب، نوعی شناخت (هرچند نسبی) پیدا کنند.

در روایتی با سند صحیح از ابوبصیر می‌خوانیم: «قال ابو عبدالله (ع): من عرف اختلاف الناس فليس بمستضعف.» (کلینی، ۲/۴۰۵؛ نیز ر.ک: صدوق، معانی الاخبار، ۲۰۱)

امام صادق (ع) فرمود: «هرکس اختلاف (دینی میان) مردم را بشناسد، مستضعف نیست.» نیز در روایتی از علی بن سويد آمده است که وی گفت از امام کاظم (ع) در مورد ضعفاء پرسیدم، حضرت در پاسخ نوشت: «ضعیف کسی است که حجت به او نرسیده و نسبت به اختلاف (دینی مردم) فاقد شناخت است، پس هرگاه به این امر، شناخت پیدا کرد، مستضعف نیست.»^۴ (کلینی، ۱/۴۰۶)

گاه در روایات، از مستضعفان فکری، به گونه‌ای دیگر تعبیر شده است، از جمله در روایت موثقه حمران بن اعین می‌خوانیم: «حمران می‌گوید: یکی از خویشانش، تصمیم به ازدواج داشت، ولی برای این

^۲ . «قلت لابی عبدالله (ع): انا نقول: ان الناس علی وجهین: کافر و مؤمن، فقال: فاین الذین خلطوا عملا صالحا و آخر سینا؟ واین المرجون لامرالله؟ این عفوالله؟»

^۳ . «سألت ابا جعفر (ع) عن المستضعف فقال: هو الذی لایهتدی حیلۃ الی الکفر فیکفر ولا یهتدی سبیلۃ الی الایمان لا یتطیع أن یمؤمن ولا یتطیع أن یکفر، فهم الصبیان و من کان من الرجال والنساء علی مثل عقول الصبیان مرفوع عنهم القلم.»

^۴ . «الضعیف من لم ترفع الیه الحججة ولم یعرف الاختلاف، فاذا عرف الاختلاف فلیس بمستضعف.»

منظور، زن مسلمانی که با او توافق (فکری و عقیدتی) داشته باشد، نمی‌یافت، من این موضوع را با امام صادق (ع) در میان نهادم. حضرت فرمود: نظرت در مورد زنان کوتاه‌فکر و کم‌خرد چیست که شناختی (نسبت به امور حق و باطل) ندارند؟^۵ (کلینی، ۳۴۹/۵)

مقصود حضرت آن است که شخص مزبور، می‌تواند در این موقعیت، با چنین زنی ازدواج کند. به هر حال می‌توان افزون بر آن چه گذشت، از دو روایت ذیل نیز به عنوان تایید کننده جواز ازدواج با زنان مورد بحث استفاده کرد.

روایت نخست روایتی است که بر اساس نقل علی بن رثاب در بردارنده گفتگویی میان زراره و امام صادق (ع) در باب ازدواج است. وی می‌گوید: «زراره بر امام صادق (ع) وارد شد، حضرت از او پرسید: زراره! ازدواج کرده‌ای؟ عرض کرد: خیر. امام پرسید: مانع از این کار چیست؟ زراره گفت: زیرا نمی‌دانم شما ازدواج با زنان عامه را خوش دارید یا خیر. امام فرمود: پس چگونه در حالی که جوان هستی، بر مجرد بودن صبر می‌کنی؟ زراره گفت: کنیزانی می‌خرم (و از این راه، رفع نیاز می‌کنم) حضرت فرمود: از کجا ازدواج با کنیزان برایت نیکو آمد؟ زراره گفت: زیرا اگر کنیز کارش به نظرم ناپسند آمد، او را می‌فروشم. امام فرمود: من از این جهت پرسش نکردم، سؤال من این بود که از کجا (و به چه دلیل) ازدواج با کنیز را پسندیدی؟ زراره گفت: پس دستور می‌دهی (با زن آزاد) ازدواج کنم؟ امام فرمود: اختیار با تو است. (این گفتگو ادامه می‌یابد تا آن گاه که زراره، سبب ازدواج نکردن خود را چنین ابراز می‌دارد) خداوند عزوجل فرمود: پس دسته‌ای از شما کافر هستید و دسته‌ای مؤمن (مردم از این دو گروه بیرون نیستند). حضرت فرمود: پس بادیه نشینان کجایند؟ و مؤلفه قلوبهم کجا هستند؟ و کجایند کسانی که کار نیک را با کار بد درآمیختند و آنان که وارد بهشت نشدند ولی طمع دارند وارد آن شوند؟^۶ (کشی، ۱۴۱؛ حو عاملی، ۲۰/۵۶۰)

روایت دوم را خود زراره نقل می‌کند، وی می‌گوید: امام صادق (ع) فرمود: «از شکاکین زن بگیری، ولی به ایشان زن ندهید، چرا که زن، از رفتار مرد تأثیر می‌پذیرد و شوهر او را وادار به (گرویدن) به دین خود می‌کند.»^۷ (کلینی، ۳۴۹/۵؛ صدوق، من لایحضره الفقیه، ۴۰۸/۳؛ علل الشرائع، ۵۰۲/۲؛ نیز ر.ک:

^۵ . «كان بعض اهله يريد التزويج فلم يجد امرأة مسلمة موافقة فذكرت ذلك لابي عبدالله (ع) فقال: اينانت من البله الذين لا يعرفون شيئا.»
^۶ . «دخل زرارة على ابي عبدالله (ع) فقال: يا زراره! متأهل انت؟ قال: لا. قال: وما يمنعك من ذلك؟ قال: لاني لا اعلم تطيب مناكحة هؤلاء ام لا؟ فقال: فكيف تصبر وانت شاب؟ قال: اشترى الاماء. قال: ومن اين طاب لك نكاح الاماء؟ قال: لان الامه ان رابني من امرها شىء بعتهها. قال: لم اسالك عن هذا ولكن سالتك من اين طاب لك فرجها؟ قال: فتأمرني ان أتزوج؟ فقال: ذلك اليك ... قال زراره: قال الله عزوجل: فمنكم كافر ومنكم مؤمن. فقال: فأين اصحاب الاعراب؟ وأين المؤلفة قلوبهم؟ وأين الذين خلطوا عملا صالحا وآخر سيئا وأين الذين لم يدخلوها وهم يطمعون؟»

^۷ . «تزوجوا في الشكاک ولا تزوجوهم، فان المرأة تأخذ من ادب زوجها ويقهرها على دينه.»

طوسی، تهذیب الاحکام، ۳/ ۷، ۳۰۴؛ الاستبصار، ۳/ ۱۸۴؛ اشعری، ۱۲۸)

البته ممکن است مورد بیشتر این روایات، زنان مسلمان فاقد اعتقاد به امامت و ولایت ائمه اهل بیت علیهم السلام باشد ولی می‌توان از مجموع آن‌ها استفاده کرد که شریعت سمعه و سهله اسلامی، در مورد ازدواج با آن دسته از نامسلمانان، حساسیت و اهتمام خاص دارد که کفر را شعار خویش قرار داده‌اند و نسبت به آن، اعتقاد دارند و از آن دفاع می‌کنند و تمامی یا برخی از امور مورد اعتقاد مسلمانان را انکار می‌کنند ولی نسبت به وصلت با زنان بی بصیرت یا کم بصیرتی که نسبت به هیچ دین و مذهبی شناخت ندارند و یا اساساً از اختلافات دینی و مذهبی، بی‌اطلاع‌اند، حساسیت و مخالفتی ندارد.

اما به لحاظ حکم ثانوی، می‌توان با تمسک به قانون عسر و حرج که مبتنی بر دلیل‌هایی متعدد از جمله آیه «و ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (حج/۷۸) است، ازدواج در فرض مورد بحث را جایز دانست. از دلیل‌های عام این قانون استفاده می‌شود که حکم اولی هر امری که مستلزم مشقت و تنگی باشد، به وسیله این قانون برداشته می‌شود؛ هر چند مقدار عسر و حرج، به حد ما لا یطاق نرسد و موجب اختلال نظام نگردد.

برای نمونه در روایت حمزة بن طیار از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «وقتی در همه امور می‌نگری، هیچ کس را (از جهت عمل به احکام آن‌ها) در تنگنا و دشواری نمی‌بینی.»^۱ (کلینی، ۱/ ۱۶۴) در روایت ابی بصیر از امام صادق (ع) که یکی دیگر از دلیل‌های قاعده یاد شده است، این جمله جلب توجه می‌کند: «فان الدین لیس بمضیق.» (جو عاملی، ۱/ ۱۶۳) «بی تردید عمل (به احکام) دین، سخت و همراه با تنگنا نیست.»

همان‌گونه که از نصوص فوق استفاده می‌شود، قانون «لا حرج»، قلمرو و مجرای عام دارد و تا آن‌گاه که قانونی مهم‌تر و مصلحتی قوی‌تر با آن مقابله نکند، دست برداشتن از آن وجهی ندارد، به ویژه اگر نفی حرج در این قانون را عزیمة و عمل بر طبق آن را لازم بدانیم، چنان که گروهی از فقها بر همین نظرند، از جمله صاحب جواهر که در مساله واجب نبودن روزه بر شخص پیر می‌نویسد: «حکم واجب نبودن روزه در این جا و مانند آن، عزیمة است نه رخصت، زیرا بدیهی است که مدرک این حکم، قانون نفی حرج و مثل آن است که تکلیف را بر می‌دارد.» (صاحب جواهر، ۱۷/ ۱۵۰)

البته باید دانست هر مقدار مشقت و حرج، نمی‌تواند تمسک به این قانون را روا سازد و به موجب آن، حکم به حلال بودن ازدواج با زنان مورد بحث کرد، بلکه این مشقت باید شدید و درخور توجه باشد، به گونه‌ای که به حسب عادت، قابل تحمل نباشد، همان‌طور که فقها نیز این قید را در برخی مباحث مرتبط

^۱ «اذا نظرت فی جمیع الاشیاء لم تجد أحدا فی ضیق.»

با این قاعده، مورد توجه قرار داده‌اند، برای نمونه، صاحب جواهر، در مسأله جایز بودن تیمم هنگام ترس از بروز برخی بیماری‌ها، بیانی دارد که فشرده آن چنین است:

«بر اساس ظاهر مطلق بودن کلمات بسیاری از فقها، بلکه چنان که برخی بدان تصریح کرده‌اند، فرق نمی‌کند مرض و بیماری در مسأله مورد بحث، شدید باشد یا ضعیف. ولی گفتن این سخن بسیار مشکل است، زیرا تنها دلیلی که برای این حکم می‌یابیم، عموم‌های قانون عسر و حرج است و روشن است که در تحمل مرض و بیماری ناچیز، عسر و حرجی نیست و شاید به همین سبب، علامه در کتاب منتهی، بیماری را به شدید بودن آن مقید کرده است و گروهی از فقهای پس از وی مانند محقق ثانی در جامع المقاصد، شهید ثانی در روض الجنان و فاضل هندی در کشف اللثام آن را اختیار کرده‌اند و بازگشت سخن گروه دیگری از فقها نیز که بیماری را مقید کرده‌اند به آن چه که به حسب عادت، تحمل نمی‌شود، به سخن ماست، پس اقوا این است که در مسأله مورد بحث، بسنده کنیم به بیماری شدیدی که به حسب عادت، تحمل کردن آن، مشقت آور است.» (صاحب جواهر، ۴۱۱/۵-۱۱۳)

بررسی دلیل‌های ممنوع بودن

حال که روشن شد تعبیرات فقها در زمینه حرمت ازدواج مسلمان با کافران غیرکتابی، از زنان مورد بحث انصراف دارد و نیز دانستیم که می‌توان با تمسک به قاعده لاجرح، جایز بودن ازدواج را در این فرض، مورد تاکید قرار داد، مناسب است به بررسی دلیل‌هایی بپردازیم که فقها با تمسک به آن‌ها، فتوا به ممنوع بودن ازدواج با زنان غیر اهل کتاب داده‌اند تا روشن شود آیا این دلیل‌ها، فرض مورد بحث را شامل می‌شوند یا خیر. البته دلیل‌های یاد شده، همه ناظر به حکم اولی مسأله هستند، پس روشن است که بر فرضی هم که این دلیل‌ها، شامل مورد بحث ما شوند، دلیل‌های قاعده عسر و حرج بر آن‌ها تقدم دارند، چرا که این قاعده، بیانگر حکم ثانوی مسأله است.

اجماع

در آغاز بحث، با کلمات و تعبیرات فقها آشنا شدیم و دیدیم برخی از ایشان در حکم مسأله، ادعای اجماع کرده‌اند. ولی آن چه معقد این اجماع را تشکیل می‌دهد، عناوین «الوثنی»، «الکافرة»، «المشركة» و مانند آن‌ها است، بلکه تعبیر فاضل هندی چنین است: «ولیس له أن یتزوج بکافرة حریبة اجماعاً من المسلمین.» (کشف اللثام، ۸۴/۷)

همان‌گونه که پیدا است همه این عناوین، ظهور در افرادی دارند که به کفر و شرک خود اعتقاد دارند و

نسبت به آن ابراز تدین می‌کنند، بلکه عنوان اخیر، اختصاص به گروهی دارد که حاضرند در دفاع از آیین و مصالح خود، وارد جنگ با مسلمانان شوند.

به دیگر سخن، از آن جا که اجماع، دلیل لیبی و فاقد لسان است، باید به قدر یقینی آن تمسک کرد و قدر یقینی آن، کافرانی است که اشاره شد و فرض مورد بحث را نمی‌گیرد.

افزون بر این، به نظر می‌رسد اجماع یاد شده، مدرکی است، زیرا آیات و روایاتی صریح، بیانگر حکم مساله هستند و گویا همین آیات و روایات، مستند این حکم هستند و اجماع نیز بر اساس آن‌ها، شکل گرفته است.

آیات

در کلمات فقها، شاهد استدلال ایشان به دو آیه ذیل بر حرمت ازدواج با کافران غیرکتابی هستیم:

۱- «ولا تتکحوا المشرکات حتی یؤمنن ولأمة مؤمنة خیر من مشرکة» (بقره/۲۲۱) «و با زنان مشرک تا ایمان نیاورده‌اند، ازدواج نکنید! کنیز با ایمان، از زن آزاد مشرک بهتر است...»

در این آیه، به صراحت از ازدواج با زنان مشرک نهی شده و هر چند در شمول آن نسبت به زنان اهل کتاب تردید است ولی به طور مسلم، قدر یقینی آن، زنان غیرکتابی است و بنابراین به سبب نص بودن آن، مهم‌ترین دلیل بر حرام بودن ازدواج با زنان غیرکتابی محسوب می‌شود.

ولی نکته درخور توجه این که بر حسب برخی روایات، آیه فوق، با آیه ۵ سوره مائده منسوخ شده است، متن آیه چنین است: «الیوم أحل لکم الطیبات وطعام الذین أوتوا الكتاب حل لکم وطعامکم حل لهم والمحصنات من المؤمنات والمحصنات من الذین أوتوا الكتاب من قبلکم إذا آتیتموهن لأجووهن»، «امروز خوراکی‌های پاکیزه برای شما حلال گردید و خوراک اهل کتاب برای شما مسلمانان و خوراک شما برای آنان حلال است و ازدواج با زنان پاک و مسلمان و (نیز) زنان پاک اهل کتاب برای شما روا است، اگر مهرشان را بپردازید.»

در تفسیر علی بن ابراهیم می‌خوانیم: «فقوله: «ولا تتکحوا المشرکات حتی یؤمنن» منسوخ بقوله: «والمحصنات...» وقوله: «ولا تتکحوا المشرکات» علی حاله لم ینسخ» (قمی، ۷۲/۱)

صاحب جواهر، عبارت یاد شده را در حد یک روایت، محترم می‌شمارد و در بیان ارزش آن می‌نویسد: «گرچه علی بن ابراهیم، این سخن را به هیچ یک از معصومان علیهم السلام نسبت نداده است، اما گویا وی این عبارت را از ایشان گرفته است. شاهد این سخن، روش محدثان است، به ویژه محدثانی که شیوه آنان، نقل روایات از متون اخبار با حذف سندهای آن‌هاست.» (صاحب جواهر، ۳/۳۴)

با فرض منسوخ بودن آیه، دیگر نمی‌توان از آن، به عنوان دلیلی بر حرام بودن ازدواج با زنان غیرکتابی یاد کرد مگر این که بگوییم مقصود از نسخ در این روایت «تخصیص» است و چنین سخنی، با توجه به استعمالات پیشینیان و نیز روایات فراوانی که در آن‌ها، از کلمه نسخ، اراده تخصیص شده، دور به نظر نمی‌رسد و روشن است که در صورت تخصیص، حجت بودن آیه بر حرام بودن ازدواج با زنان غیرکتابی، همچنان پابرجا است.

افزون بر این، قبول منسوخ شدن آیه با تکیه بر خبر واحد، آن هم خبر واحدی که صدورش از معصوم (ع) جای تردید است، قابل قبول نیست زیرا برای اثبات این مهم، به دلیلی قطعی مانند خبر متواتر نیازمندیم.

ولی با این همه همانگونه که پیش‌تر توضیح دادیم، تعبیراتی مانند «المشركات»، «الکافرات» در عرف شرع و فرهنگ قرآنی و نیز برحسب گفته‌های واژه‌شناسان، ظهور در کسانی دارد که نسبت به شرک و کفر، تدین و اعتقاد دارند و عقاید حقه را مورد انکار قرار می‌دهند. جمله «اولئک یدعون الی النار» در ذیل همین آیه نیز، این نکته را تایید می‌کند و بر این اساس می‌توان گفت زنان مورد بحث، مشمول این آیه نیستند.

۲- جمله «ولا تمسکوا بعصم الکوافر»، «همسران کافر را در همسری خود نگه ندارید.» در آیه ۱۰ از سوره ممتحنه، با این استدلال که نهی در این جمله، به باقی ماندن شخص مسلمان بر عقد ازدواج با همسر کافر و غیرکتابی خود تعلق گرفته است.

صاحب جواهر در بیان چگونگی استدلال به این آیه می‌نویسد: «عصم جمع عصمت است و آن عبارت است از چیزی که به واسطه آن، انسان، حفظ می‌شود از قبیل عقد یا ملک، زیرا زن، به وسیله ازدواج با یک مرد، از دیگر مردان حفظ می‌شود؛ و «کوافر» جمع کافره است. پس مقصود خداوند در آیه این است که مردان باایمان و مسلمان را از باقی ماندن بر نکاح زنان کافره، برحذر دارد زیرا با اسلام آوردن مرد، عصمت بین او و همسرش بریده می‌شود (و به صورت دو مرد و زن بیگانه در می‌آیند.)» (صاحب جواهر، ۲۹/۳۰)

پاره‌ای احادیث نیز این برداشت صاحب جواهر را تایید می‌کند، از جمله در تفسیر علی بن ابراهیم، در ذیل آیه یاد شده، به نقل از امام باقر (ع) آمده است: «هر مرد مسلمانی که همسری کافر یعنی زنی غیر مسلمان دارد، می‌بایست اسلام را بر وی عرضه کند، اگر آن را پذیرفت، همسری ایشان پابرجاست، در غیر این صورت، زن، همسر او نخواهد بود (چرا که) خداوند از نگاه داشتن او نهی نموده است.»^۹ (قمی،

۹. «من کانت عنده امرأة کافرة یعنی علی غیر ملة الاسلام وهو علی ملة الاسلام فلیعرض علیها الاسلام، فان قبلت فهی امرأته، والا فهی برینة منه، فهی الله ان یتمسک بعصمتها.»

ولی در پاسخ این استدلال می‌توان گفت مورد این آیه، نهی از استمرار بر ازدواج گذشته است و در آن، سخنی از ازدواج ابتدایی که مورد بحث ما است به میان نیامده مگر آن که گفته شود این امر، منافاتی با استدلال فوق ندارد چرا که اگر به موجب آیه فوق، ادامه همسری این مرد و زن، مجاز نباشد و خواست شارع، جدایی آن دو از یکدیگر باشد، با این که این جدایی، چه بسا با عسر و حرج و بروز مشکلات فراوان در زندگی مرد تازه مسلمان و فرزندان او همراه گردد، پس ازدواج ابتدایی که ترک آن، آسان‌تر و با مشکلات و پیامدهای کمتری همراه است، به طریق اولی جایز نیست.

با این همه می‌توان گفت این آیه نیز از زنان مورد بحث انصراف دارد چرا که مورد آن، زنان مشرک و بت پرست مکه است که در کنار مردان خود، جبهه مقابل اسلام را تشکیل می‌دادند و نسبت به امور مشرکانه و کفرآمیز خود اعتقاد داشتند. متن کامل آیه چنین است: «ای کسانی که ایمان آورده (و به مدینه هجرت کرده‌اید) هرگاه آن دسته از زنان که (در مکه باقی مانده و) ایمان آورده‌اند به شما پیوستند، آنان را مورد امتحان قرار دهید (اگر چه) خداوند نسبت به ایمان داشتن آنان آگاه‌تر است. اگر پس از امتحان، آنان را باایمان یافتید، دیگر آنان را به سوی کافران برنگردانید (چرا که) نه ایشان برای آنان حلال‌اند و نه آنان برای ایشان و آن مالی را که کافران (به عنوان مهر به ایشان) پرداخته‌اند، به آنان بدهید و شما می‌توانید با این زنان، در صورت پرداخت مهرشان ازدواج کنید و (اما هرگز) همسران کافر (خود که ایمان نیاورده و هم چنان بر شرک و بت پرستی باقی مانده‌اند و هجرت نکرده‌اند) را در همسری خود نگه ندارید و (اگر این زنان به ازدواج مشرکان درآمده‌اند، از آن مشرکان) بخواهید که آن چه را که (به عنوان مهریه به ایشان) پرداخته‌اید، به شما بدهند.»^{۱۰}

روایات

در خصوص زنان غیر اهل کتاب، به دو روایت ذیل بر می‌خوریم:

۱- «حفص بن غیاث می‌گوید: برخی از برادرانم، طی نامه‌ای از من خواست پرسش‌هایی را با امام صادق (ع) در میان نهم، من نیز از آن حضرت، در مورد حکم اسیری پرسیدم که در دارالحرب اقدام به ازدواج کند، حضرت فرمود از این کار کراهت دارم، پس اگر چنین کاری را در سرزمین روم (که مردم آن اهل کتاب‌اند) انجام دهد، حرام نیست، بلکه عمل او، ازدواج محسوب می‌شود؛ اما برای او چنین کاری در

^{۱۰} «یا ایها الذین آمنوا إذا جاءکم المؤمنات مهاجرات فامتنوهن الله أعلم بایمانهن فإن علمتموهن مؤمنات فلا ترجوهن إلى الکفار لا هن حائ لهم ولا هم یحلون لهن و آتوهن ما أنفقوا ولا جناح علیکم أن تنکحوهن إذا آتیتموهن أجورهن ولا تمسکوا بعصم الکوافر و اسألوا ما أنفقتم ولیسألوا ما أنفقوا ذلکم حکم الله یحکم بینکم والله علیم حکیم.»

سرزمین ترک و دیلم و خزر، حلال نیست.»^{۱۱} (طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۹۹/۷)
گویا مردم این مناطق سه گانه را کافران غیرکتابی تشکیل می‌داده‌اند، به همین سبب، امام (ع) زن گرفتن از آنان را روا ندانسته است.

ولی همان‌گونه که پیدا است، این روایت، ضعف سندی دارد و اعتبار برخی از راویان آن، مورد گفتگوی رجالیان است، از جمله قاسم بن محمد که این نام، بین افرادی چند مشترک است، افرادی که برخی از آنان توثیق نشده‌اند و برخی از آنان نیز مجهول‌اند (ر.ک: نجاشی، ۳۱۵؛ طوسی، الفهرست، ۳۱۰) حفص بن غیاث نیز توسط برخی از رجال شناسان مهم مانند نجاشی توثیق نشده است (ر.ک: نجاشی، ۱۳۴) و بسیاری او را عامی مذهب دانسته‌اند (ر.ک: طوسی، رجال طوسی، ۱۳۳؛ اختیار معرفة الرجال، ۶۸۸/۲؛ زنجانی، الجامع فی الرجال، ۱/۶۵۱) افزون بر این، مورد روایت، اسیری است که در دست کافران حربی گرفتار آمده و حکم چنین شخصی، می‌تواند با حکم مسلمانی که آزادانه در میان نامسلمانان غیرحربی، زندگی می‌کند متفاوت باشد.

۲- «امام سجاد (ع) فرمود: برای اسیر (مسلمان) مادامی که در چنگ مشرکان گرفتار است، ازدواج حلال نیست، مبادا دارای فرزندی شود و آن فرزند پیش آنان، کافر باقی بماند.»^{۱۲} (طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۵۵/۶)

باید گفت این روایت نیز از لحاظ سندی، فاقد اعتبار است؛ زیرا در سند آن قاسم بن محمد قرار دارد که در باره او توضیح دادیم نیز در این سند، اوزاعی و زهری قرار دارند که عامی مذهب می‌باشند و در منابع رجالی شیعه و تایید آنان ثابت نشده. افزون بر این که احتمال می‌دهیم حکمی که در این روایت آمده، مخصوص مورد آن یعنی شخص اسیری باشد که در دست دشمنان اسلام گرفتار آمده و نسبت به اسلام و کفر فرزندان خود، اختیار و نظارت کافی ندارد. تحلیلی که در انتهای روایت آمده یعنی «مخافة...» هم تاییدی به این احتمال است و به هر حال چنان که گذشت، تعبیر «المشركين» ظهور در افرادی دارد که نسبت به عقاید شرک آمیز خود، اعتقاد و پابندی دارند و غیر آن را انکار می‌کنند.
بر فرض هم که این نکات، مورد مناقشه قرار گیرد و این دو روایت را دلیل بر حرام بودن ازدواج با زنان مورد بحث بدانیم، دلیل‌های قانون ثانوی عسر و حرج، بر آن‌ها تقدم دارد.

^{۱۱} «محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن علی بن محبوب عن القاسم بن محمد عن سلیمان بن داود عن ابی ایوب عن حفص بن غیاث قال: کتب بعض اخوانی أن أسأل ابا عبد الله (ع) عن مسائل فسألته عن الاسیر هل یتزوج فی دار الحرب؟ فقال: أکره ذلك، فان فعل فی بلاد الروم فلیس هو بحرام هو نکاح، واما فی الترك و الدیلم و الخزر فلا یحل له ذلك.»

^{۱۲} «محمد بن الحسن عن علی بن النعمان عن علی بن محمد عن القاسم بن محمد عن سلیمان بن داود المنقری عن عیسی بن یونس عن الاوزاعی عن الزهری عن علی بن الحسن (ع) قال: لا یحل للاسیر أن یتزوج مادام فی ایدی المشركين مخافة أن یولد له فیقی ولده کافرا فی ایدیهم.»

فرع دوم

مردی با داشتن همسری کافر و در ضمن غیرکتابی (البته به معنایی که مورد بحث است) مسلمان می‌شود و جدایی وی از همسرش، به سبب بروز اختلال و نابسامانی در زندگی خود و فرزندانش و یا به علت فراهم نبودن زمینه ازدواج با فردی مسلمان، یا اهل کتاب و یا به هر دلیل دیگر، مستلزم عسر و حرج شدید است، آیا این شخص می‌تواند بر عقد ازدواج خود باقی بماند؟

با توضیحی که در مورد قانون ثانوی عسر و حرج در فرع نخست دادیم، روشن می‌شود این فرض نیز می‌تواند مشمول قانون یاد شده باشد و به وسیله دلیل‌های آن، آیات و روایات ممنوع بودن را بر فرض آن که شامل زنان مورد بحث بشوند، به موارد غیرحرجی، محدود کنیم. به ویژه اگر فرد مورد نظر در این مساله، اطمینان دارد یا احتمال می‌دهد که در صورت جدانشدن از همسرش، وی نیز به تدریج اسلام خواهد آورد. در پیوند با این مساله، روایاتی نیز در اختیار داریم که هرچند از اسنادی معتبر برخوردار نیستند ولی می‌توان از آن‌ها، به عنوان تایید کننده بهره گرفت، از جمله در کتاب دعائم الاسلام به نقل از پیامبر (ص) آمده است: «هرگاه شخص مشرکی که دارای همسری مشرک است، اسلام اختیار کند، می‌تواند همسرش را پیش خود باقی گذارد، اگر نسبت به او تمایل دارد، شاید خداوند، زن را (نیز) هدایت فرماید.»^{۱۳} (نعمان بن محمد، ۲/ ۲۵۰؛ نیز ر.ک: نوری، ۱۴/ ۴۳۶)

نیز در کتاب مزبور، به نقل از امام علی (ع) آمده است: «هرگاه مردی که همسرش مشرک است، اسلام آورد، چنانچه همسرش نیز اسلام آورد، هر دو بر عقد ازدواج باقی هستند و اگر زن اسلام نیاورد و مرد، باقی ماندن او را پیش خود اختیار کند، باز هم مرد می‌تواند زن را بر عقد ازدواج خود باقی گذارد.»^{۱۴} (همان) نیز صاحب کتاب مزبور، به نقل از امام صادق (ع) می‌نویسد: «هرگاه کافر حربی، به کشور اسلام بیاید و اسلام آورد، سپس همسرش به او ملحق گردد، این دو بر عقد خود باقی هستند.»^{۱۵} (نعمان بن محمد، ۲/ ۲۵۱؛ نیز ر.ک: نوری، همان) از این روایات به عنوان تایید کننده نام بردیم زیرا افزون بر ضعف سندی آن‌ها، محتمل است مقصود از مشرک در آن‌ها و نیز مورد روایت اخیر، کافر کتابی باشد که باقی ماندن او بر ازدواج خود، پس از اسلام آوردن، مورد قبول فقها است.

نتیجه‌گیری

هرچند بر اساس فتوای رایج و مورد اتفاق همه فقهای اسلام در طول تاریخ، ازدواج مرد مسلمان با زنان

^{۱۳} . «إذا أسلم المشرك وعنده امرأة مشركة فلا بأس بأن يدعها (عنده) إن رغب فيها، لعل الله أن يهديها.»

^{۱۴} . «إذا أسلم الرجل وامرأته مشركة، فإن أسلمت فهما على النكاح، وإن لم تسلم واختار بقاءها أبقاها على النكاح أيضا.»

^{۱۵} . «إذا خرج الحربى الى دارالاسلام فأسلم ثم لحقته امرأته فهما على النكاح.»

کافری که اهل کتاب محسوب نمی‌شوند، جایز نیست و این فتوا، مبنی بر اجماع، شماری از آیات و برخی از روایات است، ولی روشن شد این دلیل‌ها، شامل مرد مسلمان نمی‌شود که در ممالک غیراسلامی زندگی می‌کند و نیاز ضروری به همسر دارد به گونه‌ای که در صورت ترک ازدواج، به عسر و حرج شدید می‌افتد و برای او امکان ازدواج با بانوی مسلمان یا اهل کتاب هم وجود ندارد و از این رو، اقدام به ازدواج با زنی می‌کند که نه مسلمان است و نه اهل کتاب و در ضمن با اسلام هم دشمنی ندارد، بلکه از اساس، این دین را نمی‌شناسد و نسبت به تکثر و اختلاف ادیان و مذاهب، فاقد شناخت است و به دیگر سخن، عنوان «کافر غیرکتابی» از چنین زنی انصراف دارد و مربوط به فردی می‌شود که به کفر و شرک اعتقاد دارد و نسبت به آن، ابراز تدین می‌کند. این گونه زنان، از نگاه روایات رسیده از امامان اهل بیت علیهم السلام، نه مسلمان‌اند و نه کافر، بلکه در زمره «مستضعفان» محسوب می‌شوند و ازدواج با آنان، در صورت ضرورت جایز است و برفرض هم که نتوان جواز ازدواج با این دسته از زنان را به لحاظ حکم اولی، اثبات کرد، جایز دانستن این کار با تکیه بر قانون ثانوی عسر و حرج، خالی از هرگونه اشکال است و همچنین است حکم مردی که با داشتن همسری کافر و در ضمن غیرکتابی (به مفهومی که گذشت) مسلمان می‌شود ولی جدایی او از همسر غیرمسلمانش، مستلزم عسر و حرج شدید و یا مشکلات و پیامدهای سوء دیگر است.

منابع

قرآن کریم

ابن ادریس، محمد بن احمد، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۱ ق.

ابن بابویه، محمد بن علی، *علل الشرائع*، قم، انتشارات مکتبه الداوری، بی‌تا.

_____، *معانی الاخبار*، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۱.

_____، *من لا یحضره الفقیه*، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق.

ابن براج، عبدالعزیز بن نحیر، *المهذب*، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۶ ق.

ابن حزم، علی بن احمد، *المحلی*، تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.

ابن حمزه، محمد بن علی، *الوسیله الی نیل الفضیله*، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی، ۱۴۰۸ ق.

ابن حیون، نعمان بن محمد، *دعائم الاسلام*، مصر، دارالمعارف، ۱۳۸۵ ق.

ابن زهره، حمزه بن علی، *غنیة النزوع الی علمی الاصول والفروع*، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۱۷ ق.

ابن قدامه عبدالله بن احمد، *المغنی*، بیروت، دارالکتاب العربی، بی‌تا.

ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ ق.

- ابو الصلاح حلبی، تقی بن نجم، **الكافی فی الفقه**، اصفهان، مكتبة اميرالمؤمنين (ع)، ١٤٠٣ ق.
- اشعری، سعد بن عبدالله، **النوادر**، قم، مؤسسه امام مهدي (عج)، ١٤٠٨ ق.
- حور عاملي، محمد بن حسن، **وسائل الشيعه**، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤٠٩ ق.
- خطيب شرييني، محمد بن احمد، **معنى المحتاج**، بيروت، داراحياء التراث العربی، ١٣٧٧ ق.
- راغب اصفهانی، حسين بن محمد، **مفردات الفاظ القرآن**، بيروت، الدارالساميه، ١٤١٢ ق.
- زنجانى، موسى، **الجامع فى الرجال**، قم، چاپخانه پیروز، ١٣٩٤ ق.
- شهيد اول، محمد بن مكى، **اللمعة الدمشقيه**، بيروت، دارالفكر، ١٤١١ ق.
- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، **جواهر الكلام**، تهران، المكتبة الاسلاميه، بی تا.
- طوسى، محمد بن حسن، **اختيار معرفة الرجال**، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤٠٤ ق.
- _____، **الاستبصار**، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٩٠ ق.
- _____، **المبسوط فى فقه الاماميه**، تهران، المكتبة المرتضويه، ١٣٨٧ ق.
- _____، **النهايه فى مجرد الفقه والفتوى**، بيروت، دارالاندلس، بی تا.
- _____، **تهذيب الاحكام**، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٥ ق.
- _____، **رجال طوسى**، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٥ ق.
- _____، **الفهرست**، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٧ ق.
- علاءالدين كاشانى، ابوبكر بن مسعود، **بدائع الصنائع**، پاکستان، المكتبة الحبيبيه، ١٤٠٩ ق.
- علامه حلى، حسن بن يوسف، **تحرير الاحكام**، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ١٤٢٠ ق.
- _____، **قواعد الاحكام**، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٣ ق.
- علم الهدى، على بن حسين، **الانتصار**، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ١٤١٥ ق.
- فاضل هندی، محمد بن حسن، **كشف اللثام**، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٦ ق.
- فخرالمحققين، محمد بن حسن، **ايضاح الفوائد**، قم، انتشارات كوشانپور، ١٣٨٩ ق.
- فيروزآبادى، محمد بن يعقوب، **القاموس المحيط**، بيروت، داراحياء التراث العربی، ١٤١٢ ق.
- قمى، على بن ابراهيم، **تفسير قمى**، قم، مؤسسه دارالكتاب، ١٤٠٤ ق.
- كشى، محمد بن عمر، **رجال كشى**، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ١٣٦٨ ق.
- كلينى، محمد بن يعقوب، **الكافى**، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٥ ق.
- مجلسى، محمدباقر بن محمد تقى، **بحار الانوار**، بيروت، مؤسسه الوفاء، ١٤٠٤ ق.
- محقق حلى، جعفر بن حسن، **سرائع الاسلام**، تهران، انتشارات استقلال، ١٤٠٩ ق.
- مزنى، اسماعيل بن يحيى، **مختصر المزنى**، بيروت، دارالمعرفه، بی تا.
- مغنيه، محمدجواد، **الفقه على المذاهب الخمسة**، تهران، مؤسسه الصادق (ع) للطباعة والنشر، ١٣٧٧ ق.

- مفید، محمد بن محمد، *الممنعه*، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ ق.
- نجاشی، احمد بن علی، *رجال نجاشی*، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ ق.
- نوری، حسین بن محمد تقی، *مستدرک الوسائل*، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۸ ق.
- نوی، یحیی بن شرف، *المجموع فی شرح المهدب*، بیروت، دارالفکر، بی تا.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی